



بسمه تعالی

توصیف و تبیین تئوری عدالت به مثابه انصاف جان راولز

Describing and Explanation the theory of Justice as fairness

محمد اسماعیل بلوری : استادیار هیات علمی دانشگاه خوارزمی

E-Mail: mebolouri.۳۵@khu.ac.ir

Mobile:+۹۸۹۳۷۳۴۱۱۱۳۸

چکیده :

توصیف و تبیین تئوری عدالت از منظر بزرگترین فیلسوف اخلاق و فلسفه سیاسی لیبرالیسم در قرن بیستم، هدف و روش پژوهشی این مقاله است. جان راولز با جمع‌بندی میراث فکری ۳۰۰ ساله اخیر فلسفه سیاسی لیبرالیسم غرب و با تأکید برعمود خیمه لیبرالیسم یعنی "فردیت" و "عقل محاسبه‌گرفردی" و همچنین شهودگرایی، فلسفه اخلاقی کانت، با کمک فلسفه پراگماتیسم جان دیوئی و با چارچوب و قالب نظریه قرارداد اجتماعی، و بر پایه تلفیق مفاهیم آزادی و برابری (که به ترتیب برگرفته از لیبرالیسم راست‌گرای قرن ۱۹ و چپ‌گرای قرن ۲۰) تئوری عدالت خود را تدوین می‌کند. دو اصل عدالت راولز که با نهادهای جامعه عجین است، جهت تحقق عینی آن در جامعه غربی باید در کالبد یک سیستم سیاسی قرارگیرد که توالی چهارمرحله‌ای آن بصورت زیراست: ۱- بر پایه دو اصل عدالت همه عناصر یک رژیم مبتنی بر یک قانون اساسی است. ۲- این قانون اساسی باید بر رویه ای عادلانه باشد و جهت تضمین، ضرورتاً باید آزادی‌های شهروندی در قانون اساسی (آزادی وجدان و اندیشه، آزادی بیان و آزادی‌های حقوق سیاسی برابر) گنجانده شود و مورد حمایت قانون قرارگیرد که اصل اول عدالت، آزادی برابر، معیار اصلی میثاق قانون اساسی است ۳- مرحله بعدی ایجاد مجلس قانون‌گذاری است. در نتیجه عادلانه بودن قوانین و سیاست‌های اتخاذ شده مجلس، با موضوع دومین اصل عدالت (برابری) درحوزه قانون‌گذاری وارد میدان می‌شود. که براین پایه، اولویت نخستین اصل اول عدالت به اصل دوم، بخاطر اولویت میثاق قانون اساسی به مرحله قانون‌گذاری بازتاب می‌یابد. ۴- در چهارمین مرحله کاربست و اجرای قواعد و قوانین از سوی قضات و مجریان اموراست. هدف راولز از تدوین تئوری عدالت این بود که مکتب لیبرالیسم و جامعه ناعادلانه و ظالمانه سرمایه‌داری غرب را از بحران نجات دهد.

واژگان کلیدی: جان راولز، عدالت، آزادی، برابری،



۱. مقدمه پژوهش

۱.۱ بیان مسئله:

جان راولز، فیلسوف آمریکایی معاصر متولد انگلستان (۱۹۲۱-۲۰۰۲)، از چهره‌های به نام فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق لیبرالیسم در سده بیستم بود. او نویسنده ای بسیار پرفکر ولی کم نویس که اثر مشهور وی (تئوری عدالت ۱۹۷۱) و هم اکنون به عنوان یکی از منابع مهم کلاسیک فلسفه سیاسی تلقی می‌شود.^۱ لیبرالیسم، مفهوم سیاسی بسیار سابقه دار و محکمی در اندیشه فلسفی - سیاسی غرب است که حداقل ۳۰۰ سال قدمت داشته و متفکران نامداری چون آدام اسمیت، لاک، منتسکیو، ولتر، جان استوارت میل و کانت پرچم‌دار آن بودند (پالمر، رابرت، ۱۳۴۹) و هنوز هم محصول کار این مکتب در صحنه سیاست و فکر جهان (بویژه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹) رونق دارد. راولز بعنوان فیلسوف اخلاق و سیاست در پی تدوین تئوری اخلاقی یکپارچه بر شالوده‌های فلسفه سیاسی لیبرالیسم بود که علاوه بر کارایی و سودمندی از تناقض به دور بوده تا بتواند عمومیت پیدا کند.

راولز عقیده دارد که هر جامعه دارای منابع و امکاناتی (یا مجموعه ای از خیرات) است که متعلق به مردم همان منطقه است. سوال اینست که این خیرات چگونه و با چه مکانیسمی باید در بین افراد آن جامعه تقسیم شود که در نهایت آن جامعه عادلانه باشد؟

چهارمفهوم خیر، حق، اخلاق و عدالت در اندیشه راولز در ارتباط با هم هستند. افراد جامعه می‌توانند خیرهای جامعه را، با چارچوب فردگرایی در لیبرالیسم و در قالب فکری مکتب سودگرایی، با پسند خود فرد و با توجه به توانایی‌هایی که دارد - و به شرط آنکه به آزادی‌های دیگران لطمه وارد نشود- خیرها را بخود اختصاص دهد. اما حق، آن دسته از خیرهای جامعه است که با شرط توافق افراد جامعه در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. اصولاً می‌توان خیر را در حوزه "عدالت فردی" و حق را در محدوده "عدالت اجتماعی" دسته بندی کرد. در تفکر راولز این حق تحت شرایط خاصی مورد توافق جامعه قرار می‌گیرد که به آن "عدالت اجتماعی" هم گفته می‌شود. در واقع، عدالت اجتماعی (یا تئوری عدالت به مثابه انصاف) از دید راولز یعنی چارچوبی است که افراد مختلف جامعه در آن فرصت پی‌گرفتن آمال و ارزش‌های مورد نظر خود را پیدا می‌کنند. اجتماع و نهادهای مهم جامعه، نقش تعیین کننده ای که در توزیع حقوق و فرصتها و بهره مندی‌های جامعه به دیگران را دارند. (Rawls, John, ۱۹۷۱).

همچنان که اخلاق در ارتباط با دیگر افراد جامعه است، عدالت اجتماعی هم همین خصوصیت را دارد. در نتیجه عدالت اجتماعی و حق در ارتباط با فلسفه اخلاق اند. البته این برداشت از عدالت باید با معیارها و بر پایه فلسفه سیاسی لیبرالیسم هماهنگ باشند. جان راولز با نگاه یک فیلسوف اخلاق به مسایل و مشکلات جامعه خود می‌نگرد. در سنت لیبرالی قرن بیستم جهت تبیین

^۱ این کتاب در امریکا بیش از ۲۰۰،۰۰۰ نسخه منتشر و به بیست زبان دیگر ترجمه شده است. در ایران، بعد از حدود چهار دهه، چاپ شد. جان راولز در دوران ریاست جمهوری "کلینتون"، مدال افتخار ملی امریکا را (۱۹۹۹) [Rolf Schock Prizes in Logic and Philosophy](#) بخاطر نوشتن تئوری عدالت و خدمت ارزنده او برای احیای لیبرالیسم، بخود اختصاص داد.



ارزشها و آرمانهای اجتماعی غرب و در ارتباط با عدالت اجتماعی دو گرایش فلسفه اخلاقی وجود داشت، دیدگاه سوم، متعلق به جان راولز است.

اوابدا چگونگی روند شکل گیری اصول عدالت خود را توضیح و در مرحله ی بعدی مجموعه‌ای از اصول را به عنوان محتوای تئوری عدالت خود ارائه می دهد. عدالت چیست؟ جامعه عصر او با چه مسایل و مشکلاتی روبرو بود که او را واداشت برای حل آن مشکلات، "تئوری عدالت بمنابۀ انصاف" را تدوین کند. جامعه عصر جان راولز جامعه سرمایه داری است که علیرغم کارایی و کارآمدی بالای آن، اما از نظر توزیع منابع وامکانات جامعه بشدت ظالمانه و ناعادلانه است و فلسفه سیاسی حاکم در این دوران مکتب سودگرایی بنتام است. جان راولز ضمن نقد فلسفه سیاسی و اخلاقی فایده گرایی عدالت را چارچوبی عقلانی دانسته است که افراد مختلف جامعه در آن فرصت پی گرفتن آمال و ارزشهای مورد نظر خود را پیدا می کنند. اجتماع و نهادهای مهم جامعه، نقش تعیین کننده ای که در توزیع حقوق و فرصتها و بهره مندی های جامعه به دیگران داشته را تاسیس می کنند. جان راولز بعنوان یک فیلسوف اخلاق و سیاست با تاکید برعمود خیمه لیبرالیسم یعنی "فردیت" و "عقل محاسبه گرفردی" و نیز با تاکید بر "برابری آزادی برای همه" و "برابری فرصتها برای همه"، با توجه به اصول نظری لیبرالیسم و شهودگرایی، فلسفه اخلاقی کانت و با کمک فلسفه پراگماتیسم "جان دیوئی"، با چارچوب و قالب نظریه قرارداد اجتماعی، ضمن ارائه تحلیلی جدید از لیبرالیسم، در پی تدوین تئوری عدالتی است که بر شالوده های محکم منطقی و سیاسی استوار بوده که علاوه بر کارایی و سودمندی از تناقض به دور باشد و بتواند عمومیت پیدا کند تا مکتب لیبرالیسم و جامعه ناعادلانه و ظالمانه سرمایه داری غرب عصر خود را از بحران نجات دهد.

دو گرایش فلسفه اخلاقی عبارتند از:

۱- مکتب اصالت فایده^۲ جرمی بنتام و جان استوارت میل: از نظر فایده گرایان، انسانها همواره درصددند تا لذت خویش را به حداکثر و رنج خود را به حداقل برسانند و از نظر اخلاقی، آن کاری صحیح است که در مجموع خوشی و بهزیستی افراد جامعه را به حداکثر برساند و رنج آنها را به حداقل. مرجع تشخیص خیر هم انگیزه های فردی اشخاص خودگرا و لذت جوی است و ملاک و معیار انتخاب آنها هم میلها و نرفتهای محسوس، معتبر است و همچنین خود افراد بهترین قاضی برای تشخیص این که چه چیزی مایه لذت و یا رنج و الم آنهاست (آنتونی آربلاستر، ۱۳۶۷). از نگاه آنها ارزش، آن چیزی است که مردم عملا به آن تمایل دارند، نه آن چیزی که دیگران فکر می کنند شایسته پذیرش است. از جهت فردی نیز، عدالت به عنوان مهاری برای کنترل لذت گرایی و زیاده طلبی شخص در برخورد با دیگران ایفای نقش می کند و از جهت اجتماعی معمولا شعارهای عدالت خواهانه برای اصلاح نظام توزیع خیرات اجتماعی و تعدیل نابرابری هاست، که اصولا فایده گرایان نسبت به آن نظر خوبی ندارند.

۲- نظریه دیگر مکتب اصالت وظیفه گرای^۳ ایمانوئل کانت: نظر کانت این است که انسان بعنوان یک ذات خردمند به منزله غایتی مستقل است. این غایت مستقل نباید بعنوان ابزار و وسیله برای اهداف دیگران بکار گرفته شود. جامعه انسانها نیز مجموعه ای است از این غایات مستقل هستند (ایمانوئل کانت، ۱۳۶۹). انسانها هر یک افرادی خود آیین هستند و فقط تابع

^۲.utilitarianism

^۳.deontological



قوانینی می باشند که خود واضح آن است. ساختار جامعه باید طوری باشد که حق این خودسامانی^۴ را به بهترین وجه برای افراد تضمین شود. انسان از نگاه کانت موجودی است که الگوی زندگی خود را خودش تدارک می بیند. منشاء اخلاق در انسان درونی است و بر اراده و خواست وی مبتنی است، به عبارت دیگر اخلاق حاصل فعالیت و سازندگی ذهن انسان است. اخلاق در انسان منشاء بیرونی ندارد. (راولز، ۱۳۸۹)

- ۲.۱ سؤال پژوهش:** تلقی از عدالت و مکانیسم شکل گیری و محتوا و نوع عدالت جان راولز چیست و چگونه است؟
- ۳.۱ روش تحقیق:** متدولوژی این تحقیق، روش توصیف و مبتنی بر تحلیل محتوای است. در این روش بین پژوهشگر و متن و محتوا ملازمه ای برقرار می شود که آن برداشت ها چه بصورت تاویل یا واقعیت حائز اهمیت است.
- ۴.۱ هدف پژوهش:** اندیشه و تفکر جان راولز بیش از آنچه که هست بزرگنمایی شده است. لذا گام اول، توصیف و تبیین تئوری عدالت وی و معرفی اندیشه های جان راولزی که فیلسوف اخلاق و سیاست است، آن چنان که هست، تا زمینه ای برای نقد و بررسی اندیشه های او فراهم گردد.
- ۵.۱ اهمیت تحقیق:** جان رالز به عقیده بسیاری از صاحب نظران بزرگترین فیلسوف اخلاقی - سیاسی قرن بیستم می باشد. چرا که در قرن بیستم متفکران بزرگ دیگری مانند سارتر و هابرماس و... هم بوده اند که کارشان، بر خلاف جان راولز، بیشتر جنبه روشنفکری دارد. به نظر می رسد که دیدگاه فلسفه اخلاقی و تئوری عدالت وی به واقع و آنچه که هست معرفی و شناخته نشده است. اهمیت جان رالز در این است که او بعنوان یک فیلسوف سیاسی و اخلاق در پی تدوین یک تئوری عدالت بوده و منظور او تاسیس یک سیستم فکری جامع است که در نهایت لیبرالیسم از بحران هویت رهایی بخشد^۵. نقد و بررسی های موجود در باره وی بیشتر صبغه جدلی و سلبی دارند. در حالی که نقد و بررسی اثباتی نظرات جان راولز، ضرورتاً باید از فلسفه اخلاقی وی آغاز کرد. چون او تئوری عدالت خود را با نگاه فلسفه اخلاق تدوین کرده است. خاستگاه اخلاق وی از کجا نشأت می گیرد؟ خدا یا انسان و یا ...؟ که این خود مقاله دیگری را می طلبد، با نقد و بررسی فلسفه اخلاق اوست که می توان جایگاه و وزن اعتبار علمی و آکادمی تئوری عدالت او را آنچنان که هست مشخص کرد. و شارحان و منتقدان بدین مسئله توجه نکرده اند.
- ۶.۱ سازمان این پژوهش:** سازمان این پژوهش شامل سه بخش است: بخش اول مقدمه پژوهش شامل بیان مسئله، سئوالات، روش تحقیق، اهمیت، هدف، نقد و بررسی و سازمان پژوهش را در بردارد. بخش دوم: ضرورت ها و مقدمات اولیه جهت درک بهتر موضوع اصلی را فراهم می کند. بخش سوم: بحث و بررسی موضوع اصلی پژوهش است. و در آخر نتیجه گیری خواهد بود.

بخش دوم

عناوین این بخش شامل معرفی اجمالی موضوعات زیر است:

^۴. Self- determination.

^۵. جان راولز در دوران ریاست جمهوری "کلینتون"، مدال افتخار ملی امریکا را (۱۹۹۹) Rolf Schock Prizes in Logic in Logic and Philosophy بخاطر نوشتن و عرضه تئوری عدالت و خدمت ارزنده او برای احیای لیبرالیسم را بخود اختصاص داد. سخنان رئیس جمهور "کلینتون"، در روز تجلیل از وی گویا و روشن گر اهمیت عملی تئوری او را در این عصر مشخص می کند.



۱- ویژگیهای فلسفه لیبرالیسم (راین هارد، کونل، ۱۳۵۴):

لیبرالیسم را از لحاظ مطالعه می توان به : ۱- لیبرالیسم سیاسی و ۲- فلسفه سیاسی لیبرالیسم تقسیم کرد، که اولی در حوزه عمل و دومی در حوزه نظری ریشه دارد.

- **لیبرالیسم سیاسی:** محور سیاست عملی در لیبرالیسم سیاسی عبارت است از: دموکراسی، حکومت قانون، آزادی سیاسی، آزادی بیان، تساهل و مدارا در امور اخلاقی و دینی و طرز زندگی، مخالفت با هرگونه تبعیض بر مبنای نژاد، جنسیت، قومیت، زبان و احترام به حقوق فردی است.

- **وجه مشترک شاخه های مختلف لیبرالیسم سیاسی:** تقریباً همه لیبرال ها معتقدند که افراد بشر نوعاً، خردمند و دارای توان لازم برای ورود به عرصه تشکیلات غیردولتی بر مبنای منافع اجتماعی و اقتصادی را دارا هستند. به عقیده لیبرال ها کمترین مزیت این نظریه آن است که از زورگویی های دولت و مهمتر از همه دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت جلوگیری می کند. حکومت اکثریت لزوماً به معنای حکومت دموکراسی نیست. فرق دموکراسی با استبداد اکثریت در آنجاست که: در دموکراسی، حکومت به طور موقت در دست اکثریت است. حتی زمانی که اکثریت آرای مردم، پشتیبان حکومت باشد، بازهم حکومت مکلف به جلوگیری از تجاوز به حقوق و آزادی های اساسی اقلیت است، حتی اگر آن اقلیت فقط یک نفر باشد. آن یک نفر همانقدر حق اظهار نظر و آزادی بیان دارد که مثلاً آن اکثریت سی میلیون نفری دارد. بنابراین دیکتاتوری اکثریت اگر از دیکتاتوری فردی وحشتناک تر نباشد مسلماً کمتر نیست. به هر حال لیبرال ها معتقدند که در هر دو صورت (چه دولت زورگویی کند و چه اکثریت) آزادی فردی که اساس لیبرالیسم است نباید قربانی شود. (استوارت میل، ۱۳۶۹):

- **لیبرالیسم کلاسیک با گرایش دست راستی قرن نوزدهم:** لیبرالیسم کلاسیک بر این عقیده است که شرط آزادی فقط و فقط نبود مانع و رادع خارجی در برابر فرد است. کافی است که در مقابل فرد مانعی نباشد تا بتوان گفت که او در عمل و گفتار آزاد است. این مکتب تا اواخر قرن نوزدهم دست بالا را داشت و آثارش در سیاست و اقتصاد آشکار بود. مصداق لیبرال های کلاسیک یا دست راستی در قرن بیستم را می توان فریدریش هایک و رابرت نازیک دانست که بیشتر بر حق «آزادی» تأکید دارند و معتقدند که باید مداخلات دولت به حداقل محدود شود. (پالمر، رابرت، ۱۳۴۹):

- **لیبرالیسم چپ گرای قرن بیستم.** از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به تدریج این نتیجه حاصل شد که عدم مانع در برابر فرد کافی نیست. لذا علاوه بر عدم مانع، باید آزادی دیگری هم وجود داشته باشدو آن "وجود امکانات ملموس برای همه" است، که مبنای لیبرالیسم قرن بیستم شد. در نتیجه لیبرال های به اصطلاح چپ، که به تدریج به سوسیال - دموکراسی نزدیک و بیشتر به "برابری" تأکید کردند. (پالمر، رابرت، ۱۳۴۹)

اهمیت دو مفهوم آزادی و برابری: در قرن بیستم به دو مفهوم "آزادی" و دیگری "برابری" با هم تأکید شد که غالباً تصور می شود که با یکدیگر هیچ گونه تعارضی ندارند در صورتی که در مطالعه عمیق تر خواهیم دید که تعارضی بسیار جدی بین آنها وجود دارد. در اندیشه راولز هر دو جنبه مورد نظر است و او می خواهد بین این دو (آزادی و برابری) و در واقع بین دو برداشت



لیبرالیسم قدیم و جدید آشتی برقرار نموده و تعادل برقرار کند، و این به معنی عبور از بعضی اصول فلسفه سیاسی لیبرالیسم قدیم و جدید است.

۱- **فلسفه سیاسی لیبرالیسم:** (خاتمی، سید محمد، ۱۳۷۳): فلسفه سیاسی لیبرالیسم میراث فکری لیبرالیسم است: در فلسفه، لیبرالیسم صرفاً به یک سلسله برنامه‌ها و سیاست‌های اقتصادی اطلاق نمی‌شود، بلکه در فلسفه، لیبرالیسم به میراث فکری و فلسفی برمی‌گردد که در قرن هفدهم از افکار فلاسفه انگلیسی یعنی تامس هابز و جان لاک (کاپلستون فردریک، ۱۳۷۰) سرچشمه می‌گیرد و در قرن هجدهم به فلسفه سیاسی متفکران عصر روشنگری مانند آدام اسمیت، روسو، ولتر و کانت می‌رسد و در نهایت در قرن نوزدهم با کسانی مانند جان استوارت میل اوج می‌گیرد. (استوارت میل، ۱۳۶۹). در قرن بیستم با ظهور پوزیتیویسم منطقی و فلسفه تحلیلی در انگلستان بحث در باب مسائل اخلاقی و سیاسی کنار گذاشته شد و فلاسفه به تحلیل زبان سرگرم شدند. امروزه فلسفه تحلیلی به معنای خشک گذشته نیست و به اصطلاح به فلسفه‌های محتوایی در مقابل فلسفه‌های صوری بیشتر قابل توجه است. در کشورهای اروپایی به غیر از انگلیس، مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم و پدیدارشناسی مشغله روز بود. اما کم‌کم وضع تغییر کرد و کسانی مانند هابز و نازیک و از همه مهمتر جان رالز به سنت فکری و سیاسی فلسفه گذشته بازگشتند و لیبرالیسم به تعبیرهای گوناگون اوج گرفت و هنوز هم این جریان ادامه دارد. لیبرال‌ها در خصوص گستره مالکیت خصوصی و برابری اقتصادی و نقش دولت، در سطح عمیقتر و فلسفی، در باب ماهیت ارزشها، آزادی و رابطه میان فرد و جامعه اختلاف نظر دارند. از این رو تعریف لیبرالیسم کار آسانی نیست. آنچه به عنوان تعریف گفته می‌شود نکات مورد توافق اکثر لیبرال‌ها است نه همه آنها. مهمترین وجه امتیاز لیبرالیسم فلسفی، **توجه به فردگرایی** است. اما فردگرایی، خود دارای چهار رکن مهم است.

الف- اولین رکن تفکر فردگرایی لیبرال یا اصالت فرد: لیبرال‌ها معتقدند که آنچه در ارزیابی‌های سیاسی و اجتماعی به حساب می‌آید فرد است. سرنوشت فرهنگ، ملت و جامعه و ... همیشه نسبت به سرنوشت فرد در درجه دوم اهمیت قرار دارد. بالاترین ارزش این است که وضع فرد از اعضای جامعه چگونه است، یعنی خوشبختی‌ها، بدبختی‌ها، آرزوها، رشد و پرورش استعدادها و ... گروهی از لیبرال‌ها ارزش را با خواست و ترجیحات فرد ارتباط می‌دهند و می‌گویند ارزش، آن چیزی است که **فرد مرجح بداند**. این همان مکتب فایده‌نگری یا سودنگری (Utilitarianism) است برای این دسته از لیبرال‌ها، "بیشترین فایده و خوشی برای بیشترین عده در جامعه مطرح است" و اصلی اساسی است. راولز این عقیده را رد می‌کند، زیرا او فایده‌نگر افراطی نیست. گروه دیگری، به پیروی از برداشت کانت، برای فرد، محوریت قائل هستند و ارزش و اخلاق را با وجدان و تکلیف مرتبط می‌کنند و معتقدند هر فرد را همیشه باید در نفس خودش غایت دانست و هرگز از فرد به عنوان ابزار برای هدفهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... استفاده نکرد. اینکه ارزش‌گذاری را فرد تعیین می‌کند، یعنی **خاستگاه اخلاق** و ارزش فرد است.

ب- دومین رکن تفکر لیبرال، فرد باید در گزینش هدف و اداره زندگی خود آزاد باشد: اما در اینجا یک اختلاف مهم پیش می‌آید. گروهی بر این باورند که نبود زور و جبر و مانع و رادع کافی است (لیبرالیسم قرن نوزدهم). گاهی از این امر تحت عنوان «آزادی منفی» و گاهی هم با تعبیر «آزادی از...» یاد می‌شود، مانند آزادی از فشار، آزادی از فقر، آزادی از زورگویی. «آزادی از...» بدین معناست که فرد از زنجیر اسارت و قیومیت و ... آزاد است (محمد صناعی، ۱۳۳۸). گروهی دیگر معتقدند که علاوه بر این باید فرد را برای استفاده از آزادی و رسیدن به هدفهای والا پرورش داد و این امر وظیفه دولت است. به این آزادی «آزادی



مثبت» گفته می شود (آنتونی آربلاستر، ۱۳۶۷). شخصی مانند آیزایابریلین در کتاب "چهار مقاله در باب آزادی" هنگامی که درباره آزادی مثبت و آزادی منفی صحبت می کند، او با این عقیده که دولت افراد را پرورش دهد مخالف است. زیرا دولت به بهانه فراهم کردن آزادی مثبت آزادیهای شخصی و حقوق فردی را سلب خواهد کرد، و اقسام مداخلات دولت در زندگی خصوصی افراد جامعه را بوجود می آورد. (آیزابریلین: ۱۳۶۸)

ج- سومین رکن، «برابری» است که راولز به آن توجه بسیار دارد: بعضی فیلسوفان لیبرال به «برابری» تعهد عمیق دارند، البته "برابری" ضرورتاً نه به معنای تساوی اقتصادی، بلکه تساوی موردنظر آنان، برابری ارزش ذاتی و اساسی هر فرد انسانی است. "برابری" همه افراد باید به طور مساوی در طراحی و عملکرد نهادهای جامعه سهیم باشند. باید به همه کس در این زمینه که زندگی خود را مطابق با صلاح دید و سلیقه خودش اداره کند، احترام برابر گذاشت. البته تا جایی که به حق و آزادی دیگران احترام گذاشته شود.

د- چهارمین رکن تفکر لیبرال که مهمترین وجه لیبرالیسم است، «عقل فردی» است. به نظر لیبرال ها آزادی اندیشه و بیان و عقیده و مذهب کافی نیست، بلکه باید قواعد و نهادهای سیاسی و اجتماعی در پیشگاه «عقل فردی» قابل توجیه باشند، یعنی هر یک از افراد در دادگاه عقل خود هنگامی که سیاست یانهادی را محاکمه می کند بتواند آن را تصویب و تأیید کند. رابطه اندیشه لیبرالی با میراث فلسفی روشنگری در سده هجدهم در اینجا بسیار روشن است. خصلت اساسی عصر روشنگری، اعتماد به توانایی انسان برای فهم جهان و درک قواعد و اصول حاکم بر آن و تصرف در آن بود. شاید یکی از زیباترین شواهد در این زمینه مقاله کوتاه «روشنگری چیست؟» کانت باشد. کانت در این رساله می گوید که روشنگری یا روشن اندیشی به معنای درآمدن از حالت صغارت و نابالغی و به بلوغ رسیدن و «خوداندیش» شدن است. سپس کانت این جمله معروف خود را بیان می کند که «جرات دانستن داشته باش». به عبارت دیگر، جرات کن فهم خودت را به کار بینداز. این جمله شعار نهضت روشنگری شد. پس انسان می تواند جهان را درک کند و در آن تصرف کند از دید کانت، این به هیچ وجه با اقرار به وجود خدا و حکمت ایزدی منافات ندارد. مقصود از جهان در نزد متفکران عصر روشنگری، هم عالم طبیعت بود و هم عالم بشریت و این خوش بینی و اعتماد و توانایی انسان اساس تأسیس علوم چون جامعه شناسی، تاریخ و اقتصاد و ... به مفهوم جدید آن شد. متفکران روشنگری معتقد بودند که طبیعت کتابش را در برابر ما گشوده است. از طرف دیگر همین خوش بینی و اعتماد به عقل بشری منشأ نگرش به توجیهات اجتماعی و سیاسی و طرد سنتها و خرافات شد. از آن زمان به بعد این تعبیر به وجود آمد که قدرت سیاسی و اجتماعی باید در دادگاه عقل ثابت کند که لایق احترام و اطاعت است. و این یکی از مهمترین میراث های عصر روشنگری است چرا که دنیای اجتماعی دنیایی است که برای یکایک ما به وجود آمده و اساس و عملکرد آن را باید با عقل انسان درک کرد نه با جرمیات و سنت های نابخردانه و قیل و قال های انبوه خلق. دوچیز همیشه مشغله ذهنی و دغدغه فکری فیلسوفان لیبرال بوده است: ۱- یکی اینکه با توجه به تأکیدی که به اخلاق فردی و آزادی فردی و برابری افراد می شود (چون در لیبرالیسم خاستگاه اخلاق و منشأ ارزش گذاری ها فرد است) حال چگونه باید از آنارشیسم و هرج و مرج جلوگیری کرد افراد جلوگیری کرد و چه نهادی باید پدید آورد که تنازع و تعارض بین هدفهای فردی را حل کند تا زندگی مدنی بتواند به مسیر آرام و عادی بیفتد. ۲- دوم اینکه چه چیزی به این نهاد یا بنای سیاسی طبیعی که به آن «دولت» گفته می شود مشروعیت می بخشد.



۲- شهود گرایی (Intuition):

علم شهودی را که در فلسفه اسلامی علم حضوری که آنرا (علم بی واسطه یا علم بدیهی) هم می گویند. (صدرالمطالین شیرازی، ۱۹۸۱: ۴۱۲). اصول اساسی و احکام ارزشی و اخلاقی شهودی بدیهی اند؛ زیرا شهود یعنی فهمیدن و درک کردن چیزی بدون استفاده از تصور یا تصدیق دیگر. مثلاً وقتی می گوئیم کل از جزء خود بزرگتر است این گزاره را بدون نیاز به استدلال و به طور بدیهی درک می کنیم. پس اگر چیزی شهودی باشد، نیازی نیست تا با استدلالی منطقی توجیه شوند. در واقع آن ها خود، توجیه اند. مفاهیم اصلی شهودی، بسیط و تعریف ناشدنی اند و نیازی به استدلال و توجیه ندارند و مفاهیم فرعی که غیر شهودی اند نیز با ارجاع به مفاهیم اصلی تعریف می شوند. احکام اخلاقی از خوبی و بدی بحث می کند، که آنها نیز شهودی اند. چون گزاره خوب یا بد را بلکه نمی توان آن را با تجربه و مشاهده اثبات کرد بلکه وصف خوبی اخلاقی را در آن شخص شهود می کنیم. ادعای شهودی بودن اخلاق، راه حلی برای حل اختلافات اخلاقی ارائه نمی دهد؛ اگر شهود ها با هم تعارض داشتند کدام شهود صادق است و برای انتخاب از میان شهود ها به کدام مرجع باید رجوع کرد. (سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، نشر هرمس، چاپ دوم، ۱۳۸۸). حان راولز در تئوری عدالت خود در خیلی موارد منجمله دو اصل اساسی آزادی و برابری را بر اساس شهودی می پذیرد.

۳- فلسفه اخلاقی کانت:

کانت معتقد بود که اراده، خیر و حسن نیت تنها مفهومی است که ذاتاً خوب است (راولز (۱۹۷۱) ص ۴۴۶) و معنی حسن نیت، انجام وظیفه است، تنها دلیل موجه برای ادای وظیفه همان وظیفه بودن آن است و هیچ دلیل دیگری نباید داشته باشد، و اگر کسی از ترس مجازات و یا به امید پاداش ادای وظیفه کند، تکلیف خود را انجام نداده است. کانت در این زمینه گفته است: "من ابتدا می پنداشتم که زندگی تمتع است اما وقتی عمیق فکر کردم، دیدم که زندگی همان وظیفه است. تکلیف عملی است که شخص برای متابعت از قاعده کلی انجام می دهد. به عبارتی دیگر تکلیف احترام به قانون است. قاعده اخلاقی اصلی کانت این است که شخص باید همواره چنان عمل کند که گویی شیوه عمل او انجام قانون فراگیر طبیعت است. قاعده اساسی دیگر در فلسفه کانت این است که "انسان فی نفسه غایت است" و باید با هر انسانی، خواه خود و خواه دیگران، به عنوان غایت رفتار کرد نه بعنوان وسیله ای برای رسیدن به هدف. (محمد علی فروغی، ۱۳۸۸:). تکلیف عملی است که شخص برای متابعت از قاعده کلی انجام می دهد. به عبارتی دیگر تکلیف، احترام به قانون است. (در دیدگاه اخلاقی کانت، او یک لیبرال معتقد به اصول فردگرایی است. چون خاستگاه اخلاق و ارزش گذاری را متعلق به فرد می داند).

۴- فلسفه جان دئویی:

جان دئویی یک "عملگرا" است، چون اندیشه های دیویی چرخش از مطلق انگاری هگلی به سمت آزمون گرایی و آزمایش، تجربه و کار علمی به معنای امپریسم می باشد، به عبارت دیگر او از زبان الاهیاتی به یک زبان طبیعت گرایانه رو می کند. هدف دیویی



این بود که فلسفه را به صورت یک علم درآورد. خلاصه فلسفه دیویی این است که " «بحث نکن! به فکر چاره‌ای باش» است. از نظر سیاسی جان دئیویی این دغدغه را دارد که میان مکتب فردگرایی لیبرال و فضای اجتماعی با توجه به اصالت فرد ارتباط برقرار کند. (محمدعلی فروغی، ۱۳۸۸).

۵- نظریه قرارداد اجتماعی (Social Contract)

نظریه‌ی قرارداد اجتماعی در پی تبیین خاستگاه دولت مدرن می‌باشد و بنیاد این نظریه بر این فرض استوار است که انسان پیش از تشکیل دولت و سازمان سیاسی در حالت و وضعیتی زندگی می‌کرد که از آن به "وضع طبیعی" یاد می‌کنند. در این وضعیت هیچ‌گونه قدرت سیاسی وجود نداشت تا قوانین و مقررات را وضع کند و به اجرا درآورد. قانونی نبود تا به زندگی افراد سامان بدهد و تنها قانون موجود و تنظیم‌کننده رفتار و اعمال انسان‌ها، قانون طبیعی بود؛ بدین معنا که هر انسان زندگی خاص خود را داشت و تنها از آن قواعد رفتاری، اطاعت و پیروی می‌کرد که می‌اندیشید برای پیروی کردن مناسب است. از طرفداران مشهور و بنام این نظریه هابز، لاک و روسو می‌باشند. (عالم، عبدالرحمن؛ ۱۳۸۰).

جامعه عصر جان راولز یک جامعه سرمایه داری نابسامان و بسیار ظالمانه و ناعادلانه است. مردم در این جامعه (همانند نظریه قرارداد) تصمیم دارند از طریق انعقاد یک قرار داد و با تدوین اصول عدالت، یک جامعه را بسامان ایجاد کنند. لذا اصل قرارداد "راولز" با اصل قرارداد اجتماعی مثل "لاک و روسو" فرقی ندارد. نظریه قرارداد اجتماعی یعنی گذار از جامعه طبیعی به جامعه سیاسی است. جامعه طبیعی معادل همان جامعه نابسامان ناعادلانه سرمایه داری مبتنی بر مکتب سودگرایی است که نتوانسته است در جامعه سرمایه داری عدالت توزیعی را برقرار کند. و جامعه سیاسی معادل جامعه بسامان جان راولز است که اصول عدالت وی بر آن حاکم است. جامعه طبیعی اصحاب قرارداد جامعه ای است که همه اعضای جامعه کاملاً آزادند و هر کس بمنزله یک دولت است که جهت رسیدن به منافع خود، راسا نقش قانونگزاری و مجریه و قضاوت را با توان و نیرویی که در اختیار دارد به پیش می‌برد. اما با وجود رفاه و آزادی و برابری که در جامعه طبیعی هیچ کس امنیت مالی و جانی ندارد. در نتیجه این افراد آزاد، برابروعاقل با تدوین یک قرارداد حاکمیت حکومت فردی افراد جامعه را ملغی و بجای آن یک حکومت مدنی با اصول خاص که بنام جامعه سیاسی را بنیان گذاشته و همه متعهد می‌شوند که از این حکومت مدنی اطاعت کرده و در عوض حکومت برای آنها امنیت مالی و جانی را فراهم کند. (کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۰؛ و. و. ت. جونز، ۱۳۷۰).

۶- مکتب سودگرایی بنتام (Utilitarianism)

ریشه مکتب سود گرایی در مکتب لذت گرای اپیکوری است. منظور از سودگرایی نظریه ای است که معتقد است یگانه معیار نهایی صواب، خطا و الزام اخلاقی رعایت کردن اصل سود در زندگی است. سودگرایی مدعی است که همه ی افعال ارادی را می‌توان بر حسب مقدار لذت یا المی که به بار می‌آورند درجه بندی کرد. لذا باید برای رسیدن به مقدار لذت یا المی که یک فعل انسان به بار می‌آورد همه ی نتایج و پیامدهای آن عمل را، و هم چنین باید میزان لذت یا الم همه ی موجوداتی را که از ناحیه ی این فعل ما لذت یا المی به آنها می‌رسد به حساب آوریم. بررسی نتایج و لذت و الم یک فعل ارادی انسان شش حالت دارد: ۱- فعل ارادی انسان در جمع کل نتایج خود فقط لذت به بار می‌آورد. ۲- فعل ارادی انسان... فزونی لذت نسبت به الم را به بار می‌آورد. ۳- فعل ارادی. انسان... برابری لذت و الم را به بار می‌آورد. ۴- فعل ارادی انسان... نه لذت و نه الم را به بار می‌آورد. ۵- فعل ارادی



انسان... فزونی الم نسبت به لذت را به بار می آورد. ۶- فعل ارادی انسان... فقط الم را به بار می آورد. بنابراین، سودگرایی تا اینجا مدعی است که توانسته است معیار جامع و مطلق برای تشخیص درست و غلط اعمال به دست دهد. این نکته مهم است که مکتب سود گرایی درستی یا نادرستی یک فعل ارادی را بررسی نمی کند بلکه عقیده دارد که: هر چیزی تنها زمانی ذاتاً خوب است که مقداری فزونی لذت بر الم باشد یا در بر داشته باشد؛ و هر چیز تنها زمانی بد است که مقداری فزونی الم بر لذت باشد یا در بر داشته باشد؛ و چیزهای دیگر، همگی، صرف نظر از ماهیت شان ذاتاً نه خوبند و نه بد. جرمی بنتام اصول بنیادین این مکتب اخلاقی سودگرایی را در آخرین دهه های قرن نوزدهم، پایه گذاری کرد، او "اصل ارزش گذاری و اخلاقی سود" را به اصل "بیشترین سعادت" تفسیر کرد. و برای اندازه گیری سعادت، معیارهای هفت گانه ای را سامان داد. (کاپلستون، جلد ۵ تاریخ فلسفه). و (لین و لنکستر، ۱۳۷۰).

بخش سوم: اصول نظری و مبانی تئوری عدالت به مثابه انصاف جان راولز:

۷- ایده های کلی تئوری عدالت به مثابه انصاف

جان راولز ابتدا ساختار بنیادین جامعه را شرح داده و بعد موضوع اصلی نظریه عدالت را که همان "عدالت بمتابۀ انصاف" را مطرح می کند. از دید وی عدالت نقطه مقابل ظلم است، صفت عدالت و بی عدالتی به خیلی از امور زندگی بشر نسبت داده می شود. مثل قانون، نهاد، نظام اجتماعی و ... همچنین بسیاری از کارهای انسان مثل تصمیم ها و داوری ها نسبت عدالت و بی عدالتی داده می شود. و نیز بسیاری از نگرش ها، منشها و خلق و خوی انسان را با صفت عادل و یا ظالم بیان می شود. بحث عدالت اجتماعی اینست رابطه نهادهای کلان جامعه با حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی و اجتماعی افراد چیست؟ رابطه این حقوق با آزادی اندیشه، بازارهای رقابتی، مالکیت خصوصی و ابزارهای تولید چگونه است؟ یا به عبارت دیگر رابطه نهاد های کلان با حقوق و تکالیف افراد جامعه چگونه است؟

- **عدالت اجتماعی چیست؟** بحث اصلی جان راولز در تئوری عدالت خود، "عدالت اجتماعی" است. انسان حیوان اجتماعی است و بدون همکاری یکدیگر نمی توانند زندگی کنند. اجتماعی بودن انسان یکی از عواملی است که چرایی وجود و ضرورت عدالت را اثبات می کند. این اجتماع دارای نهادهای مختلفی است، مثل نهادهای کلان جامعه. هر نهاد حقوق و تکالیف افراد جامعه را تعیین می کند. حق یعنی تبیینی است که با توافق نهادهای جامعه به اشخاص تعلق می گیرد. تکلیف تبیینی است که نهادهای جامعه برعهده شخص قرار می دهند. حق و تکلیف بدون یکدیگر معنی ندارند. نهادهای کلان اجتماعی حقوق و تکالیف اساسی را در بعد سیاسی، ترتیبات اقتصادی و اجتماعی را تعیین می کند. که تخصیص این حقوق (بر محور تفکر فلسفه سیاسی لیبرالیسم است) و تکالیف اساسی بر پایه حفظ حقوق آزادی اندیشه و وجدان (کانتی)، بازارهای آزاد رقابتی، مالکیت خصوصی در ابزار تولید و خانواده (تک همسری) و ... می باشد. در جامعه انسانها در موقعیت های متفاوت زاده می شوند. نابرابری های ژرف که برخاسته از نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است وجود دارد. در جامعه منابع و امکانات عمومی وجود دارد که متعلق به عموم اعضاء آن جامعه دارد. همه اعضاء جامعه یک سری انتظارات دارند. حال سخن اینست که با توجه به پارامترهای مطرح شده چگونه هر یک از افراد جامعه به حقوق و تکالیف خود دست می یابند؟ این مجموعه راه حل ها "اصول عدالت اجتماعی" گفته می شود. مفهوم عدالت اجتماعی از دید جان راولز یعنی تقسیم مزایا و منافع و باید بر اساس عقلانیت و توافق جمعی باشد. پس تدوین یک برداشت



معقول از عدالت برای ساختار بنیادین جامعه ضروری است. یک محدودیت برای ما در تحقق عدالت اجتماعی وجود دارد. باید پرسید آیا جامعه بسامان است یا نابسامان؟ جامعه عادلانه چگونه جامعه ای است؟ در جامعه بسامان فرض شده که همگان عادلانه رفتار می‌کنند و هر یک حقوق و تکلیف خود را شناخته و آن را پی می‌گیرند. در ضمن باید یک برداشتی از عدالت اجتماعی را بعنوان یک معیار که ابعاد توزیعی بنیادین جامعه با آن سنجیده می‌شود را بدست آورد. جان رالز عقیده دارد که این اصول عدالت اجتماعی از طریق (قراردادی و یا اصول پذیرفته شده) بدست می‌آید. ساختارهای بنیادین جامعه باید عادلانه باشند، یعنی چه؟ ارسطو میگوید عدالت یعنی پرهیز از امتیاز دادن به خود از طریق غصب آنچه که متعلق بدیگری است. بهر حال عدالت اجتماعی وابسته به نهادهای جامعه است. اگر آنها ناعادلانه باشند، هر چند آن جامعه کارآمد باشد، آن جامعه ناعادلانه خواهد بود. (راولز، ۱۳۸۹: ۳۲).

در یک تقسیم بندی می‌توان عدالت را به عدالت فردی و عدالت اجتماعی دسته بندی کرد. عدالت فردی بر اساس شاخصه های چهارگانه فلسفه سیاسی لیبرالیسم تعیین می‌شوند که کارکرد آن اختصاص خیر و امکانات بر اساس شاخصه اصالت فردگرایی که ستون خیمه لیبرالیسم است. یعنی افراد جامعه می‌توانند **خیرهای** جامعه را با پسند خود و با توجه به توانایی هایی که دارند - و به شرط آنکه به آزادی های دیگران لطمه وارد نشود- را بخود اختصاص دهند. منظور جان راولز از عدالت در تئوری خود، **عدالت اجتماعی** بر محور حق است. و حق هم باید عقلانی باشد و هم آن دسته از خیر های جامعه است که با شرط توافق افراد جامعه در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. منظور جان راولز از تئوری عدالت، اصول عدالت اجتماعی است. که تحت شرایط خاصی مورد توافق جامعه قرار می‌گیرد.

۸- اصول اساسی تئوری عدالت جان راولز

تئوری عدالت جان راولز بر دو اصل عمده قرار دارد: اصل اول: هر کس قرار است حق برابری نسبت به گسترده ترین آزادی اساسی سازگار با آزادی مشابه دیگران را داشته باشد. اصل دوم: در جامعه نابرابری طبیعی و اجتماعی وجود دارد. قرار است این نابرابری های اجتماعی و اقتصادی به گونه ای ساماندهی شوند: الف- که به نحو معقول به **نفع همگان** باشد. ب- "برابری" وابسته به مناصبی باشد که **دسترسی همگان** به آنها برای همه امکان پذیر باشد. باید توجه کرد که مفهوم عدالت اجتماعی جان راولز یعنی همین دو اصلی که شامل: ۱. آزادی و برابری در فرصت هاست، و ۲. توزیع عقلانی درآمدها و ثروت ها، می‌باشد. (راولز، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

اصل اول تئوری عدالت آزادی های برابر شهروندی را تضمین می‌کند. از دستگیری و بازداشت خود سرانه، که همه بر اساس حکومت قانون تعریف می‌شوند. بر پایه اصل اول عدالت، این آزادی ها باید برای همه افراد جامعه برابر باشد. آزادی های اساسی شامل: ۱- آزادی اندیشه و فکر، آزادی وجدان، ۲- آزادی مدنی و آزادی های اساسی مثل آزادی مشارکت سیاسی، ۳- آزادی فردی همراه با حق داشتن مالکیت (شخصی)، دسترسی همگان به مناصب دولتی و عمومی را تضمین میکنند. اولین محور و رکن رکن عدالت اجتماعی حضور واقعی و حقیقی این آزادی ها برابر همه آحاد جامعه است. (راولز، ۱۳۸۹: ۱۱۱). همچنین دسترسی همگان به مناصب دولتی و عمومی را تضمین میکند. آزادی های اساسی شامل آزادی سیاسی (حق رای دادن و حق نامزدی برای احراز مناصب دولتی و عمومی) همراه با آزادی اندیشه و فکر، آزادی وجدان، آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی تشکیل احزاب و انجمن ها.



اصل دوم تئوری عدالت بر محور توزیع در آمد و ثروت و طراحی سازمان‌ها کاربرد دارد. اصل دوم در توزیع مناسب و مسئولیت‌ها تفاوت‌ها و کارایی‌ها را در نظر می‌گیرد. ضرورتی ندارد که توزیع درآمد‌ها و ثروت حتما مساوی باشد در واقع اصل اول آزادی‌های واقعی و حقیقی (سیاسی، فردی و اجتماعی) برابر را برای همه تضمین می‌کند. در صورتی که مطابق اصل دوم امکانات و منابع جامعه با توجه با تفاوت‌ها و نابرابری‌های (محیطی، طبیعی، اقتصادی و اجتماعی) طوری توزیع و تقسیم می‌شود که حاصل و نتیجه آن بسود همگان باشد. (راولز؛ ۱۳۸۹: ۱۱۱). جان راولز عقیده دارد که فروگذاری نهادهای آزادی برابر برای همه (به مقتضای اصل اول) را نمی‌توان با توزیع ثروت و درآمد (به مقتضای اصل دوم) جبران کرد. البته اجرای دواصل اساسی عدالت اجتماعی در کنارهم معنی دارند. اگرچه اصل اول در مقایسه با اصل دوم ارزش ذاتی دارد. (همان: ۱۱۲).

در جامعه یک سری ارزش‌ها و خیرها وجود دارد. بعضی خیرها و ارزش‌های طبیعی و جنبه فردی داشته، مثل تندرستی و نشاط، هوش، و استعداد و ... بعضی خیرها و ارزش‌های اولیه (یعنی خیرهای مربوط به اصل اول تئوری عدالت) که بنحو برابر برای همه اعمال می‌شوند. اما خیرهای ثانویه (که مربوط به اصل دوم تئوری عدالت است) باید بطور منصفانه توزیع می‌شوند. سخن اینجاست که از چه شاخص و ملاک و معیاری استفاده شود تا عدالت اجرا شود. در چه شرایطی فرو گذاری برخی آزادی‌های اساسی و جبران آنها با منافع و مزایای اقتصادی و یا برعکس، قابل قبول است؟ باید شاخصه‌ها یی برای آن تعریف کرد که با ملاک و معیارو با روح عدالت اجتماعی سازگار بوده و اجازه فرو گذاری برخی آزادی‌های اساسی و جبران آنها با منافع و مزایای اقتصادی و یا برعکس را بدهد. در ضمن باید توجه کرد که ساماندهی ترتیبی اصول کلی عدالت اجتماعی بر محور عقلانیت است. همچنین وجود ضرورت‌ها نیز بر اساس عقلانیت خواهد بود. (راولز، ۱۳۸۹: ۱۱۳).

۹- ارائه تفسیر فلسفی از "وضعیت نخستین"

• برای اینکه ساختارهای بنیادین جامعه عادلانه باشد، باید یک سری اصول بنام اصول عدالت اجتماعی تدوین شود. چگونه این اصول را تدوین و می‌توان بدست آورد؟ جان راولز از مدل و الگوی ظهور نخستین نظریه قرارداد اجتماعی استفاده می‌کند. الگوی قرارداد اجتماعی، دیدگاهی فردگرایانه دارد که با اصل خودآیینی ذاتی انسان کانت مطابقت دارد. از دید جان راولز این الگو با توجه به پذیرش تعدد و تنوع نظرها و قبول مشارکت جمعی جهت تدوین اصولی که تامین منافع جامعه مناسب است. الگوی قرارداد نزد بنیانگذاران آن در مقام تبیین شکل‌گیری گذار از جامعه طبیعی به جامعه سیاسی جدید است (همان ۴۳). او می‌گوید همانطور جامعه طبیعی بر اثر قرارداد اجتماعی به جامعه سیاسی تبدیل شد، جامعه نابسامان سرمایه داری لجام گسیخته نیز می‌تواند در شرایط خاصی به جامعه بسامان مبتنی بر اصول عدالت اجتماعی بمتاباه انصاف تبدیل شود. جامعه نابسامان سرمایه داری همانند جامعه طبیعی شامل انسانهای برابر و آزاد و در ضمن خردمند و در گیرهمکاری و تضاد با همدیگر و هر یک در پی گیر منافع بیشتر خود، در یک اقدام مشترک با همدیگر اصول تخصیص حقوق و تکالیف اولیه و اصول تعیین تقسیم و تسهیم عواید اجتماعی را برمی‌گزینند. آنها پیشاپیش تصمیم می‌گیرند چگونه خواسته‌های خودشان را در برابر یک دیگر ساماندهی کنند. در واقع هرکس در تعقیب منافع فردی، گروهی بر اساس تأملات عقلانی، خیر و منافع خود را دنبال می‌کند و گروه تعیین می‌کنند که چه چیزی عدل و چه چیزی ظلم است. اصول عدالتی که به این طریق بدست می‌آید همان اصول عدالت بمتاباه انصاف است. تعیین اصول انصاف به ظهور شرایطی مانند جامعه طبیعی قبل از قرارداد اجتماعی جامعه سیاسی مطابقت دارد.



به جان راولز ایراد می گیرند که اصولی که حاصل این شرایط وضعیت نخستین به وجود می آید، یک حالت فرضی و غیر واقعی است و لذا حالت دوم اصلا بوجود نمی آید. و یا اینکه بر فرض ظهور حالت اول تدوین اصول عدالت از آن بر نمی تابد (همان ۴۹). جان رالز از هردوی این اصل دفاع می کند او می گوید همانطور که ما اصول نخستین اصحاب قرارداد را بخاطر عقلانی بودن شرایط حالت طبیعی پذیرفته ایم، همانطور هم اصول عدالت اجتماعی بمثابه انصاف را می توانیم بطور شهودی بپذیریم. چون این اصول عقلانی و توسط طرف های قرارداد و متضمن شرط همگانی بودن اصول عدالت است (همان ۵۰). لذا جان راولز دو اصل عدالت خود را از طریق شهود گرایی بدست می آورد او عقیده دارد این اصول آنقدر عقلانی اند که نیاز به اثبات و برهان و استدلال ندارد (البته یک چنین سخن و استدلالی از یک فیلسوف پذیرفته نیست). از سوی دیگر، به نظر می رسد جان راولز از بعض اندیشه های فلسفه لیبرالسم عدول می کند، در حالی که پذیرش شهودگرایی با تفکر لیبرالیسم منافات دارد.

۱۰- توضیح و تفسیر اصل اول تئوری عدالت جان راولز (یعنی اصل آزادی برابر برای همه)

- **مفهوم آزادی برابر:** از نگاه جان راولز مفهوم آزادی چیست؟ آزادی را می توان اینگونه توصیف کرد که در جامعه انواع کارگزاران و انواع جوامع وجود دارد. این کارگزاران ممکن است با قیود گوناگونی اشخاص آزاد را محدود کند و یا انواع چیزهای زیادی برای آنها آزاد یا ممنوع کنند. (همان ۳۱۰). آزادی برابر مادر همه آزادی هاست. آزادی بدون قواعد نظم، یک نوع هرج و مرج است، البته وجود نظم بذات سودمند است. آزادی برابر از دید وی شامل:
- **آزادی برابر در قلمرو وجدان (آگاهی):** هر آدم عقلی دارای علائق دینی و یا اخلاقی و یا فلسفی است. تا زمانی که جایگزینی برای آنها ایجاد نکرده ، آنها را گرمی می دارد رابطه این نوع علائق با اصول عدالت چیست؟ اصول عدالت آزادی برابر قلمرو وجدان را به رسمیت می شمارد. اصول این اصل "آزادی برابر" را می توان در همه زمینه ها و قلمرو هر تعمیم داد. (همان ۳۱۴ و ۳۲۲). لذا قانون اساسی منبعث از اصول اساسی عدالت میثاقی است که رژیم را بنا می نهد که آزادی اخلاقی و دینی (آزادی وجدان)، آزادی اندیشه، و آزادی عقیده و آزادی مناسک دینی را تضمین می کند. آزادی وجدان خواهان گسترش این نوع آزادی برای اعقاب و نسل های آینده است. آزادی وجدان از آزادی برابر نشأت گرفته است. باید توجه کرد که شرایط آزادی را خود آزادی تعیین می کند. (همان ۳۲۸ و ۳۱۹ و ۳۲۳).
- **تساهل و رابطه اش با آزادی وجدان:** تساهل در ارتباط با آزادی وجدان است. تساهل و مدارا کردن با حق داشتن "آزادی وجدان" که برخاسته از اصل "آزادی برابر"، برای همه اعضاء جامعه است. تساهل و مدارا (خصوصا برای حکومت ها) بر خاسته از اصول عدالت است. اصول عدالت ایجاب می کند که دولت نه حق و نه تکلیف دارد که آنچه را اکثریت در قلمرو اخلاق و دین خواهان آن هستند را انجام دهد. (همان ۳۲۴ و ۳۳۰).
- **مدارا با کسی که تساهل را رعایت نمی کند:** مدارا کردن با کسی که اهل مدارا کردن نیست چگونه باید باشد؟ آیا لازمه اصول عدالت مدارا کردن با کسیکه اهل مدارا کردن نیست ، می باشد؟ بعضی وقتی به قدرت می رسند، آزادی های قانونی را سرکوب می کنند. با این گونه تفکر ها چه باید کرد؟ اصول عدالت در این خصوص چه می گویند؟ در یک جامعه عادلانه چون قانون عادلانه وجود دارد و شهروندان باید بکوشند از قانون ، با همه آزادیهای برابر مندرج تا زمانی که خود آزادی و آزادی خودشان در خطر نیست از قانون و آزادی صیانت کنند. تساهل با نامتساهلان تا جایی است که امنیت نهادهای آزادی در معرض خطر نباشد



در برخورد با نامتساها قانون عادلانه همراه با آزادی های برابر برای شهروندان است و باید توجه کرد که حد آزادی را، خود آزادی تعیین می کند. پذیرش اصل آزادی بمثابة یک اصل محدود کننده تلقی می شود. (همان ۲۳۵).

- آزادی مدنی و مشارکت سیاسی و حقوق سیاسی برابر: (حق رای دادن و حق نامزدی برای احراز مناصب دولتی و عمومی). آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی تشکیل احزاب و انجمن ها، از جمله آزادی مدنی و مشارکت سیاسی است.
- آزادی فردی: همراه با حق داشتن مالکیت (شخصی)، دسترسی همگان به مناصب دولتی و عمومی را تضمین میکند.
- آزادی برابر شخص و پیوند آن با حکومت قانون: ارزش هریک از این آزادی ها متفاوت است، آزادی های اندیشه وجدان، شخص، و آزادی مدنی را نباید فدای آزادی برای مشارکت در امور سیاسی کرد این مطلب از مسائل بنیادین فلسفه سیاسی است (همان ۳۰۹). آزادی اندیشه و فکر، آزادی وجدان، ۲- آزادی مدنی و آزادی های اساسی مثل آزادی مشارکت سیاسی، ۳- اولین محور و رکن رکین عدالت اجتماعی است. حضور واقعی و حقیقی این آزادی ها برابر است که باید برای همه آحاد جامعه باشد. (راولز، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

۱۱- توضیح و تفسیر اصل دوم تئوری عدالت جان راولز (یعنی اصل برابری)

- تفسیرهای اصل دوم عدالت (یعنی برابری): دو جمله "به سود همگان و در دسترس همگان" ابهام داشته و نیاز به تفسیر دارند. برای رفع ابهام فرض کنیم اصل اول، یعنی "آزادی برای همه" یک معنی مشابه برای همه وجود دارد، در نتیجه برای اصل دوم (یعنی امکانات و منابع جامعه طوری باید ساماندهی شود که با توجه با اصل تفاوت های (محیطی، طبیعی، اقتصادی و اجتماعی) و اصل کارایی افراد جامعه، طوری توزیع و تقسیم می شود که حاصل و منتجه آن بسود همگان باشد. حال هر یک از پارامترهای اصل تفاوت و اصل کارایی افراد را در دو حالت جامعه طبیعی و جامعه سیاسی (و معادل آنها یعنی جامعه نابسامان سرمایه داری و جامعه بسامان مبتنی بر اصول عدالت) در نظر گرفته می شود:

۱- اصل تفاوت (اشراف سالاری جامعه طبیعی و برابری - دموکراتیک)

۲- اصل کارایی در (نظام آزاد طبیعی - برابری لیبرال).

حال "سود همگان" جامعه را در چهار حالت فوق بررسی می شود. همچنین برای مورد "دسترسی همگان" به مناصب و... دو حالت می توان فرض کرد:

۱- برابری بمثابة باز بودن مشاغل بروی همه استعدادها، (نشأت گرفته از اصل اول).

۲- برابری بمثابة برابری منصفانه فرصت ها (برخاسته از اصل دوم). (راولز، ۱۳۸۹: ۱۱۷).

در واقع برای رفع ابهام دو جمله "به سود همگان و در دسترس همگان" با مشابه بودن اصل اول برای همه، شش تفسیر برای اصل دوم وجود دارد. قبل از مقایسه این شش تفسیر، از نحوه امکانات جامعه و اینکه کدام از شیوه های مختلف توزیع کدامیک با اصول کلی عدالت هماهنگ است، توجه داشته باشیم که:

الف- انسان موجودی اجتماعی است که توسعه و پیشرفت او بستگی به همگامی بودن با دیگران توأم است. ب- منابع موجود در جهان محدود است. و هر آنچه منابع در جهان متعلق انسان است. و امکانات هر سر زمین متعلق به مردم آن سرزمین است. ج-



- انسان بخاطر خصلت ذاتی تقابل و تضاد منافع با یکدیگرهم دارند. حال سؤال اینست که این امکانات و ثروت و درآمد را چگونه و با چه مکانیسمی بین مردم توزیع میشوند؟ بین شیوه های مختلف توزیع کدامیک با اصول کلی عدالت هماهنگ و همراه است؟
- ۱- **توزیع امکانات جامعه با توجه به اصل تفاوت افراد، در جامعه اشراف سالاری طبیعی:** در جامعه طبقات متفاوت وجود دارد. انتظارات افراد شاخص هر طبقه با دیگر طبقات متفاوت است. با فرض اینکه چارچوب نهادهای جامعه در شرایط آزادی برابر و برابری فرصت اند. حال باید توزیع ثروت و درآمد با توجه به انتظارات افراد شاخص و انتظارات نا برخوردارترین اعضای جامعه طوری باشد که هر دو گروه اثرات بهبود در هر دو گروه مشهود نباشد، در غیراین صورت توزیع امکانات جامعه ناعادلانه خواهد بود. یعنی نحوه همکاری اجتماعی برای هر دو گروه برخوردار و نا برخوردار فراهم نیست و هر دو گروه نیز در شرایط آزادی برابر و نیز برابری فرصت ها قرار ندارند. برای رسیدن به شرایط عادلانه باید ضرورتا کم بهره ترین گروه را در جامعه شناسائی گردد و ترجیح و انتظارات عقلانی او را تعیین کرده در جهت بر آوردن آن با توجه به امکانات جامعه اقدام کرد، والا جامعه ناعادلانه خواهد بود. (راولز، ۱۳۸۹: ۱۳۳ و ۱۳۴).
- ۲- **توزیع امکانات جامعه با توجه به اصل تفاوت افراد با برابری - دموکراتیک:** در جامعه طبقات متفاوت وجود دارد. انتظارات افراد شاخص هر طبقه با دیگر طبقات متفاوت است. با فرض اینکه چارچوب نهادهای جامعه در شرایط آزادی برابر و برابری فرصت اند. حال باید توزیع ثروت و درآمد با توجه به انتظارات افراد شاخص و انتظارات نا برخوردارترین اعضای جامعه طوری باشد که هر دو گروه اثرات بهبود در هر دو گروه مشهود باشد، در این صورت توزیع امکانات جامعه عادلانه خواهد بود. یعنی نحوه همکاری اجتماعی برای هر دو گروه برخوردار و نا برخوردار سودمند است و هر دو گروه نیز در شرایط آزادی برابر و نیز برابری فرصت ها قرار دارند. برای رسیدن به شرایط عادلانه باید کم بهره ترین گروه را در جامعه شناسائی گردد و ترجیح و انتظارات عقلانی او را تعیین کرده در جهت بر آوردن آن با توجه به امکانات جامعه اقدام کرد. (راولز، ۱۳۸۹: ۱۳۳ و ۱۳۴).
- ۳- **توزیع امکانات جامعه با توجه به اصل کارایی افراد در نظام آزاد طبیعی:** بنا به نظر اصحاب قرارداد ، انسان ابتدا در حالت طبیعی بود. یعنی خودش هم قوه مقننه و قوه اجرائیه و هم قوه قضائیه بود. بعبارت دیگرخودش تصمیم می گرفت که چه سهمی از ثروت و درآمد زمین برای او باشد، بعد آن تصمیم و طرح را اجراء می کرد و در نهایت اگر لازم می شد خودش در مقام داور و قاضی بین خود و دیگرانی که مثل او نقش قوای مقننه و اجرائی و نقش قوه قضائیه را بازی می کردند. هر انسانی بر حسب نیرو و استعداد و توانائی های طبیعی خود یک دولت مستقل است. توزیع دارائی ها در هر دوره زمانی متأثر از پیشامدهای طبیعی و اجتماعی است. شرایط زمانی و اجتماع و شانس و اقبال خوب و بد در این توزیع ها دخالت دارد. اگر فقط نظام آزادی طبیعی در توزیع ثروت و درآمد ملاک باشد، آشکار است که یک چنین نظامی ناعادلانه است که اجازه می دهد نظام توزیعی تحت تأثیر این شرایط قرار گیرد. وقتی کالائی در جامعه طبیعی (بعنوان مثال بین دو نفر) توزیع شود، معمولا بهره وری یکی، معادل زیان دیگری است.
- ۴- **توجه به اصل کارایی افراد در نظام برابری لیبرال:** الگوی دیگر توزیع براساس مدل لیبرال آزاد است. تفسیر لیبرالی توزیع ثروت و درآمد ها براساس مدل لیبرال آزاد، همان الگوی توزیع در نظام آزادی طبیعی با یک اقتصاد بازار رقابتی است باضافه اصل برابری منصفانه فرصت در تصدی مسئولیت ها بر اساس لیاقت و استعدادهاست. همه افرادی که توانائی و استعداد و مهارت مشابه دارند از بخت مشابه در زندگی برخوردارند. و نوع طبقه نباید دخالتی در زندگی و بهره وری داشته باشد. یعنی احتمال



بخت و شانس را کاهش داده می شود. مفهوم لیبرال (در توزیع ثروت و درآمد) نسبت به مفهوم نظام آزادی لیبرال در توزیع ثروت و درآمد ترجیح دارد. (راولز، ۱۳۹۷).

۵- توزیع امکانات جامعه با برابری و باز بودن مشاغل بروی همه استعدادها (نشأت گرفته از اصل اول): در نظام آزادی طبیعی با یک اقتصاد بازار رقابتی، توزیع ثروت و درآمد (خصوصاً در توزیع اولیه) با توجه به استعداد و توانایی های طبیعی و وجود رقابت آزاد تعیین می شود. با این پیش فرض تصدی مشاغل هم بر پایه استعداد و توانایی های طبیعی صورت میگیرد. در نتیجه این کارایی حاصل از الگو در مدل نظام آزادی طبیعی با یک اقتصاد بازار رقابتی را ناعادلانه می کند (راولز، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

۶- توزیع امکانات جامعه با برابری منصفانه فرصت ها (برخاسته از اصل دوم): توزیع باید با اصول دیگر عدالت هماهنگ باشد. مجاز نیستیم که اصل آزادی برابر یا تقاضا برابری مناصب بر اساس استعدادها را نقض کنیم. تقسیم سیستمی الگوئی از مزایا و منافع در واقع نوع همکاری اجتماعی را مشخص می کند. مسئله ما انتخاب سامانه ای است که با برداشتی از عدالت سازگار باشد. اگر نتوانیم در یک طبقه مثل نظام ارباب رعیتی یا نظام کارگری بدون کاستن انتظارات افراد شاخص مثل زمین داران و یا کارفرمایان نتوان انتظارات رعیت و یا کارگران را اصلاح کرد، این یک توزیع کارا و عادلانه نخواهد بود (راولز، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

۱۲- تفسیر کانتی از عدالت؟ (بریان مگی، ۱۳۷۲)

کانت بحث خود را از این جا آغاز می کند. ۱- اصول اخلاقی موضوع انتخاب عقلانی افراد جامعه اند. ۲- انسان ها اصول اخلاقی خود را در یک جامعه هم سو اخلاقی مدیریت می کنند. ۳- در واقع فلسفه اخلاق هم یک برداشت و هم یک نتیجه یک تصمیم عقلانی است ۴- با این تفسیر اصول اخلاقی بمنزله یک قانون است که هم قابل پذیرش و هم همگانی است. ۵- انسان یک موجود عقلانی آزاد و برابر است که اصول رفتار و کردار (اصول اخلاقی) خود را بصورت عقلانی بر می گزیند و بر اساس آن عمل می کند. اصول اخلاقی برگزیده کانت باید در ساختار بنیادین جامعه کاربرد داشته باشد. کانت عقیده دارد که انسان زمانی خود راستین خود را درمی یابد که بر اساس خاستگاه قانون اخلاقی خود عمل کند و این بمعنای "عینیت" است، یعنی این قانون اخلاقی از دورن انسان نشأت می گیرد و نه از انفعالات بیرونی. قوانین اخلاقی از دید کانت خاص موجوداتی است که : عقلانی اند، آزاد اند و برابرند. و این سه خصوصیت همگانی است. در نتیجه اصول اخلاقی کانت هم کلیت و هم عمومیت دارند. یک موجود عقلانی، آزاد، و برابر به نحو خود آئین و به نحو "دیگر آئین" عمل نمی کند، و این است معنی "عینیت"، از سوی دیگر این موجود خود آئین، یک موجود خودگردان و مستقل هم هست. اشخاص آغازین، افرادی خود آئین اند چون افراد عقلانی و آزاد و برابرند. آنها اصول خود را بطریق دیگر آئین انتخاب نمی کنند. نکته مهم اینست که این خودگرانی و عینیت بخاطر برداشت "عدالت به مثابه انصاف" حاصل شده است. و هرگاه افراد بر پایه این اصول (عدالت) عمل کنند، در مقام اشخاص عقلانی و برابر و آزاد و خود آئین و خودگردان ظاهر گشته و با عمل بدان سرشت اخلاقی خود را تجلی و ظهور می دهند. با این منطق باید اصول عدالت "بایسته های قطعی باشند (از دید کانت). بطور خلاصه از دید کانت، خواست ما برای کردار عادلانه بر خاسته از خواست ماست و برای تجلی آنچه هستیم یا می توانیم باشیم از موجودی که عقلانی و آزاد و برابر که آزادی انتخاب را دارند، مورد انتظار است. شاید بتوان گفت از دید کانت فقط این افراد "عادل" است که می توانند موجود عقلانی و آزاد و برابر، و در نتیجه اشخاص خودگردان و خود آئین باشند. از دید کانت



و روسو، "آزادی" به منزله عمل بر طبق قانونی است که خود مان تعیین کرده ایم و این قانون مبتنی بر آزادی یک اخلاق احترام متقابل و عزت نفس (خودباوری) منجر می شود. (همان ۳۷۹ و ۳۸۷ و ۳۸۳ و ۲۸۳ و ۳۸۱ و ۳۸۰)

۱۳- نقش نهادهای اجتماعی و حقوق و تکالیف تئوری عدالت جان راولز

• **نهاد یعنی چه؟** نهاد، نظامی از قواعد است که جایگاه ها و مناصب دولتی، همراه با حقوق و تکالیف، اختیارات و مصونیت های آنها و مواردی از این قبیل را تعریف می کند. این قواعد بعضی از کنش ها را جایز و بعض کنش ها را ممنوع می کند. و برای بعضی از کنش ها پاداش و یا کیفر تعیین می کنند. مصادیق نهادها عبارتند از بازی ها، آئین ها، دادگاه ها، پارلمان ها، بازارها، و نظام های مالکیت و... می باشند. مثلا کنش های یک پارلمان از برپائی و اداره مجلس تا رأی دادن و صدور یک لایحه و صدور یک فرمان و ... را در بر می گیرد (راولز، ۱۳۸۹: ۱۰۳ و ۱۰۲). در واقع کارکرد قواعد هر نهاد، سازنده حقوق و تکالیف جامعه می باشد. آنها دو رویه یک سکه اند. ظهور این دو همان اصول (دوگانه آزادی و برابری) عدالت اند. تکلیف و وظیفه بخش اساسی هر برداشتی از "حق" هستند. اصول عدالت بدون تعهد به اصول الزام و وظیفه ناقص است. مهمترین وظیفه طبیعی (هر انسان) اینست که از نهادهای عادل پشتیبانی و آنها را تقویت و از آنها پیروی کند. زمانی افراد به حق خود میرسند که ما دو اصل عدالت را با هم بکار بسته و وظیفه خود را در قبال نهاد های عادل و دادگر بخوبی انجام دهیم. دو اصل عدالت، زمانی تضمین می شوند که آزادی های برابر (بطور کامل) پسشاپیش تضمین شوند. و نهاد عدالت زمانی بمنصه ظهور می رسد که افراد بطور داوطلبانه از آنها حمایت کنند. دانش و آگاهی عمومی افراد جامعه و تلقی واحد آنها از عدالت (برداشت واحد در مورد عدالت) از سرمایه های بزرگ اجتماعی است. و این سرمایه اجتماعی نهادهای دادگر را تقویت می کند. (همان، ۵۰۲، ۵۰۰، ۵۰۳). جان راولز عقیده دارد که وظیفه هر شهروند ممکن است وظایف ایجابی و یا سلبی باشند. کمک کردن به دیگران از مصادیق وظیفه ایجابی و صدمه زدن و یا عدم رنج دادن دیگران، از مصادیق نوع وظایف سلبی است. البته وظیفه سلبی بیش از وظیفه ایجابی ارزش دارد و مکانیسم این دو با هم فرق دارند. وظیفه دو گونه است، وظیفه طبیعی که به افراد مربوط می شود و وظیفه عمومی یا وظیفه الزام که مربوط به وظایف نهادهاست. (همان، ۵۸۱).

۱۴- انصاف و جایگاهش در نظریه عدالت جان راولز:

• **انصاف و جایگاهش در نظریه عدالت جان راولز:** یک دسته از اصول در رابطه با نهادهای عمومی، و دسته ای دیگر در مورد افراد کاربرد دارند. در واقع، "عدالت بمثابه انصاف" و "حقانیت بمثابه انصاف" تعریف و تفسیری است در مورد حق و عدالت با معیار و سنجش "انصاف" است. مفهوم "حق و عدالت" در سه اصل دیگر ظهور می یابد: ۱- تجلی حق و عدالت در نظام ها و نهادهاست، ۲- تجلی حق و عدالت در قانون ملت هاست، ۳- تجلی حق و عدالت در قوانین مربوط به افراد است. بحث عدالت اجتماعی بیشتر مربوط به نظام ها و نهادها است. جان راولز برداشتی از عدالت را ارائه می دهد که با "مفهوم حق" ارتباط نزدیکی دارد و "حق" هم بر مبنی عقلانیت است. مفهوم حق در اینجا بمعنی "حقانیت بمثابه انصاف" است که در راستای "معنی عدالت بمثابه انصاف" می باشد. (همان، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۸۲).

• **انصاف یعنی چه؟** انصاف یعنی وظیفه پای بندی به یک قانون عادلانه است. ما یک اصول عادلانه و بر اساس یک قانون اساسی عادلانه داریم. قانون اساسی مجموعه ای از نهادهای عادلانه را بنیان می نهد. حال باید افراد جامعه از قوانین حاصل از یک



قانون اساسی و نهادهای عادلانه پیروی کنند. در این خصوص اصول وظیفه طبیعی و اصل انصاف، وظایف و الزامات (تعهد آفرین) را برای افراد جامعه بنیان می نهند. اصول عدالت دو کار می کند: ۱- عموم شهروندان فرصت برابر دارند که مناصب و مشاغل اداری مطلوبی را تصاحب کرده و از مواهب و منافع آن برخوردار شوند. ۲- بر اساس اصول عدالت، اصل انصاف افراد جامعه را ملزم می کند که سهم و نقش خود را ایفا کنند. باید توجه کرد که اصل عدالت به نظریه ایده آل تعلق دارد و اصول عدالت حاصل توافق (آغازین) جامعه است. دو اصل عدالت و اصول الزام و وظیفه طبیعی در ارتباط باهم هستند. (همان، ۵۲۵، ۵۲۶).

- **جایگاه قاعده اکثریت:** قاعده اکثریت به عنوان بهترین شیوه تضمین قانون عادلانه و کارآمد توجیه می شود. این قاعده با آزادی همراه و سازگار است. قاعده اکثریت باید شروط عدالت را برآورده کند. این شروط عبارتند از آزادی سیاسی است که اگر با قاعده اکثریت این امور حاصل نشود اصل اول عدالت محقق نمی شود و در نتیجه قانون حاصل از قاعده اکثریت، عادلانه نیست. (همان، ۵۳۴ و ۵۳۳). پس هر اکثریتی الزاماً عادلانه نیست، اگرچه می تواند ابزاری معقول و کارا برای عدالت باشد.

۱۵- نظریه خیریت به منزله عقلانیت در ارتباط با عدالت بمثابه انصاف

رابطه "خیر" و "عدالت" چیست؟ باید بررسی کرد که چگونه نظریه عدالت با ارزش های اجتماع و خیر اجتماع بهم پیوند می خورند. این دو در یک جامعه بسامان با هم متجانس اند. همیشه باید ثبات و انطباق ارزش های جامعه را با "خیر" و "عدالت" در نظر داشته باشیم. (همان ۵۸۹ و ۵۹۰).

"خیر" چیست و چه رابطه ای با "نظریه عدالت" دارد؟ خیر در رابطه با منافع درازمدت شخص است. شاید بتوان گفت خیر عاقلانه ترین برنامه زندگی هر انسان است. خیر دو گونه است: ۱- خیر فردی، ۲- خیر اجتماعی. تعریف "خیر فردی" روشن است، تعریف "خیر اجتماعی" و رابطه آن با دو اصل عدالت (آزادی های بنیادین برابر و برابری منصفانه فرصت) چیست؟ خیرهای اجتماعی عبارتند از: قدرت ها (اختیارات)، درآمد و ثروت.. افراد که با توجه به اصل تفاوت در جامعه بطورمتفاوت توزیع می شود. در نتیجه مسئله شاخصه های "خیر" از جمله بهره مندی نابرخودارترین گروه جامعه قابل توجه است. تأثیر دو اصل عدالت بر نحوه توزیع خیر اجتماعی یعنی خیر و انتظارات برخوردارترین گروه بر خیر و انتظارات نا برخوردارترین گروه تأثیر مثبت بگذارد. رابطه خیر و عدالت چیست؟ عامل پیوند دهنده خیر و عدالت مفهوم "حق" است. در نظریه عدالت به مثابه انصاف مفهوم حق بر مفهوم خیر مقدم است. باید توجه کرد که برآوردن خیر و انتظارات ملاک تنها نیست، میزان خرسندی و شادی مهم است ولی این خرسندی نباید اصول عدالت را نقض کند در نتیجه خیرهمه تضمین می شود، بطوری که وضعیت نا برخوردارترین گروه بهبود یابد خیر هر کس در شرایط و اوضاع معقولانه مطلوب، برای او عاقلانه ترین برنامه زندگی است. در یک جامعه بسامان (یک جامعه معقولانه) برداشت شهروندان از خیرشان منطبق با اصول حقوقی است که همگان پذیرفته اند (همان ۵۹۰).

از دید "جان رالز" خیر اجتماعی بر پایه شاخص خیر و انتظارات نابرخودارترین گروه جامعه تدوین می شود. از دید جان راولز، عزت نفس و اعتماد به نفس هر کس مهمترین ارزش ذاتی هرکس است و این مهمترین خیر هر کس است (همان ۵۹۱). از دید جان رالز، محور اصلی در مرحله آغازین (که مطابق است با سرشت (فطرت) اولیه انسان است: ۱- برپایه عقلانیت است. ۲- این عقلانیت یک برنامه عاقلانه بر زندگی انسان تدوین می کند (تدوین خیر اولیه). ۳- این برنامه خیر بر پایه کنش های نیکوکارانه و ایثارگرانه است. در نتیجه بحث اخلاقی بمیان می آید. ۴- و این خوب بودن در شرایط و فضای عدالت و یک جامعه بسامان ظهور می کند.



۵- معنای عدالت یک خیر است. و داشتن یک برداشت از عدالت در یک جامعه بسامان یک خیر است و احساس عدالت در یک جامعه نیز یک خیر است. و این یعنی انطباق نظریه عدالت با نظریه خیر است. (همان ۵۹۵). "در این قسمت جان راولز سخنانش همانند یک فقیه مسیحیت است، و بطور آشکار از اصول لیبرالیسم عدول می کند".

۱۶- تلقی از عدالت در قالب یک برنامه عقلانی از زندگی

بعد از تبیینی از خیر از دیدگاه جان راولز بیان شد، مسئله ثبات اصول تئوری عدالت وی بررسی می شود. اولین مسئله ثبات، داشتن یک برداشت و تلقی از "عدالت" است. دومین بحث ثبات، انسجام و انطباق معنی عدالت با مفهوم خیر است. بحث را با تعریفی از جامعه بسامان پی می گیریم. بعد از ارائه برداشتی از عدالت، تأسیس نهادهای دادگر سخن بمیان می آید.

مفهوم جامعه بسامان: ویژگی های جامعه بسامان چیست؟ در جامعه خیراتی وجود دارد. در آن جامعه برداشتی عمومی از عدالت که خیر جامعه را تنظیم می کند وجود دارد. همگان اصول عدالت را درک و پذیرفته اند. قانون اساسی و نهادهای اجتماعی بر اساس اصول عدالت تاسیس می شود تا اصول عدالت را برآورده می کند. آنها که در نهادها کار می کنند باید به آن اصول عدالت ایمان داشته باشند. افراد جامعه دارای تمایلات و انتظاراتی هستند. این تمایلات چگونه شکل می گیرند؟ (مثلا سود گرایی با انگیزه لذت و دفع الم می خواهد جامعه را سامان دهد). در واقع، تمایلات انسان از طریق یک برداشت از عدالت می تواند برآورده می شود. لذا داشتن یک برداشت از "عدالت" که با دیدگاه های و گرایش های انسانی همخوانی داشته باشد، ضروری است. برای اجرای عدالت یک نظام حکومتی هم لازم است. نظام باید یک تعریف از عدالت باید داشته باشد. شرط تعادل، نظامی که مجری عدالت است و انسانی که دارای تمایلات همکاری و تقابل با یکدیگر اند، که این موضوع عدالت است و جامعه ای که دارای یک سری منابع و امکانات است با تقسیم عادلانه آن باید به تعادل برسد. همه این امور با مشخص کردن قوانین که نقش پیوند دهنده دارد، مشخص می شوند. در واقع انسان هم روحیه فردی و اخلاقی و هم روحیه اجتماعی و هم تمایلات اجتماعی دارد. خیر ما در گروه تمایلات فردی است. و نظام و نهادهای اجتماعی نیز برخاسته از برداشتی از عدالت است که محتوای گرایش های اجتماعی ما را شکل می دهد. حال اگر این روحیه فردی و اجتماعی بخواید توسط اقتدار به منصفه اجرا در آید، سه گونه اخلاق در رابطه با جامعه مطرح می شود. (همان، ۶۷۹ و ۶۸۱ تا ۶۸۵). و در نهایت این اقتدار در اخلاقیات مبتنی بر اصول عدالت است که جامعه را بسامان می کند.

۱۷- قوانین اصولی مبتنی بر اخلاقیات اقتدار

- **اخلاقیات مبتنی بر اقتدار در خانواده ها؟** خانواده یک جامعه کوچک است که باید در آن عدالت اجرا شود. اقتدار در خانواده چگونه بمنصه ظهور می رسد؟ ویژگی ها و ساختاری این اقتدار چیست؟ کارکردهای اقتدار چیست؟ قوانین حاکم بر آن اقتدار چیست؟ اقتدار دو طرف می خواهد. که یک نوع آن اقتدار در نهاد خانواده است. در نهاد خانواده کودکان تحت اقتدار والدین خود هستند. تبیین اخلاق اقتدار در خانواده چگونه است؟ مسلم است؟ والدین باید ها و نباید ها را برای کودکان وضع می کنند. کودکان نه اطلاعات لازم و نه درک کافی را در این خصوص ندارند. البته والدین و کودکان متقابلا همدیگر را دوست دارند. در خانواده یک طرف آن صغیر است (صغیر می تواند حوزه های متنوع داشته باشد). یک طرف دیگر اقتدار انسان کامل تر است. انسان کامل (یعنی والدین) قصد دارد که طرف ناکامل (یعنی کودک صغیر) را به کمال برساند. پروسه اقتدار احکام و قوانین خاص خودش



را دارد. (همان ۶۸۹). عاطفه والدین، شور متقابل در کودک بوجود می آورد و به او اعتماد بنفس می دهد. و او از این تمایل در جهت حل مشکلات خود استفاده می کند. کودک چگونه عشق و اعتماد خود را به والدین خود نشان می دهد. مؤلفه های اقتدار در اینجا چگونه است؟ کودک فرامین اخلاقی خود را با دلایل عقلانی نمی تواند مطرح کند. ۳- دآوری او در مورد والدین همانند دآوری او نسبت بخودش است. گاهی شورش می کند، زود قضاوت می کند و زود آشتی می کند و زود به تخطی خود اعتراف می کند ... و ابتدا والدین باید عشق نسبت به کودک خود داشته و بعد آنها به والدین خود محبت می کنند. مجموعه قوانین اخلاقیات اقتدار (بمنظور برانگیختن گرایش های کودک است. وقتی شرایط برای والدین مناسب نیست آنها به تنبیه بدنی و فیزیکی متوسل می شوند. البته با زور این رشد اخلاقی متحقق نمی شود. (همان، ۶۹۱ تا ۶۹۳)

● **اقتدار اخلاقیات مبتنی بر همکاری متقابل در جامعه:** دومین مرحله توسعه و تکامل اخلاق، "اخلاق انجمن(مبتنی بر همکاری) است. ویژگی های این مرحله عبارتند از: در این قسمت یک "انجمن" وجود دارد. حیطة این انجمن ممکن است کوچک و بسا کل اجتماع را در بر گیرد. در "اخلاقیات اقتدارگرای انجمن از نوع خانواده، اخلاق مبتنی بر اقتدار والدین بر کودک، و در برگیرنده مجموعه فرمان های اخلاقی است. در خانواده سلسله مراتب مشخص و قطعی است و هر عضو خانواده وظیفه خاصی دارد. اما هر انجمن استانداردهای خاص خودش را دارد. استانداردها در هر انجمن با قواعد خردمندانه و در قلمرو اخلاق و با نقش افراد بستگی داشته و درون مایه آن بر محور "همکاری" است. در انجمن ها ایده آل هائی را مشخص می کنند، مثلا پسر خوب، دختر خوب، یک دانش آموز خوب و خلاصه "ایده آل های پذیرفته شده هر چیز را مشخص می کنیم یعنی اخلاق مبتنی بر همکاری شامل شمار زیادی از ایده آل هاست. که هر یک برای نقش خاص تعریف می شوند. هر ایده آل در بستر هدف ها و غایات هر انجمن تعیین و هر فرد متناسب با شرایط خود و برداشتی که از انجمن دارد، در خدمت انجمن است. هر فرد در قالب همکاری، کارهائی در انجمن انجام می دهد. در اخلاق مبتنی بر همکاری هم دیدگاه های متفاوت و هم خواسته های گوناگون وجود دارد که آنها را از رفتار و کردار و سخنان آنها می توان دریافت. اگر این امور را درک و رعایت نکنیم همکاری صورت نمی گیرد. تفاوت اخلاق مبتنی بر اقتدار خانواده و نیز همکاری در این است که کودکان از عهده کارهای بزرگسالان بر نمی آیند. یعنی هنر به تصویر کشیدن و فهم دیگران را در نمی یابند. در اقتدار همکاری میزان و هنر مهارت و به تصویر کشیدن شخصیت دیگران در فرد تأثیر میگذارد و زمینه همکاری را افزون می کند، از طرفی رشد مهارت های فردی سود جوئی و بهره کشی از دیگران را گسترش می دهد. و این مغل همکاری است. استمرار همکاری در انجمن منوط به تعلق به گروه و انجمن و درک شناخت و عمل به ایده آل های انجمن است. وقتی پیوند ها حاصل شود. اگر شخص خلاف این امور عمل کند احساس خطا و تقصیر در مورد انجمن می کند. اخلاق مبتنی بر همکاری بسته به شکل و محتوای آن سطوح متفاوت انجمن اشکال مختلف دارد. اگر ما پر تقاضا ترین مناصب را در نظر داشته باشیم(مثلا، حقوق و تکالیف، بر اساس نهادهای بزرگ جامعه تعریف می شوند، که باید این اصول عدالت درون مایه ساختارها را در نظر بگیریم. در این حالت بجای خیر فردی باید خیر همگانی در نظر بگیریم. فضیلت های مبتنی بر همکاری درون مایه این نوع اخلاقیات است و این فضیلت ها شامل عدالت، انصاف، وفاداری، و امانت و اعتماد و بی طرفی است و ردیلت ها عبارتند از آز و بی انصافی، فریب کاری، نیرنگ، تعصب، و ... میباشد(همان، ۶۹۵ تا ۵۹۹ و ۷۰۰ تا ۷۰۳).



• **اقتدار در اخلاقیات مبتنی بر اصول عدالت :** اشکالات پیچیده اخلاقیات مبتنی بر همکاری در واقع " اخلاقیات مبتنی بر اصول عدالت را بوجود می آورد. کسی که بر محور اخلاق مبتنی بر عدالت زندگی خود را تنظیم می کند چه خصوصیتی دارد؟ قوانین حاکم بر اخلاقیات مبتنی بر اصول عدالت چیست؟ گرایشات و انتظارات اجتماعی و از سوی دیگر انگیزش های فردی در محیط حاکم بر اخلاقیات مبتنی بر جامعه ای که اصول عدالت بر آن حکومت می کند چیست؟ یک عضو جامعه مبتنی بر اخلاق بر محور همکاری اگر بخواهد عادل باشد، برداشت او از کنش های عادلانه و نهادهای دادگر چگونه باید باشد؟ برای اینکه دو اصل عدالت در جامعه کاربرد داشته باشد، چارچوبی لازم است. یک شهروند داوری در مورد نهادهای برخاسته از دواصل عدالت را می تواند داشته باشد. الف- دادگری قانونگذاری و سیاست های اجتماعی را داوری کند. البته تفاوت نگرش در این مقطع زیاد است. ب- ولی معیار و محک قانون اساسی مبتنی بر دو اصل عدالت است راهگشاست. فرایند سیاسی همچون ماشینی است که نمایندگان مجلس، به آن خوراک داده و از آن سوی ماشین تصمیم های اجتماعی را می سازد. عادلانه یا ناعادلانه بودن این تصمیم ها با محک قانون اساسی است. پس داشتن برداشتی از عدالت معیار ارزشیابی ما از حاصل کار ماشین سیاسی است. توالی چارمرحله ای ابزاری برای کاربرد اصول عدالت است. در مرحله اول تدوین قانون اساسی دو اصل عدالت بطور شهودی پیشاپیش پذیرفته می شود. در مرحله دوم قانون اساسی بر محور دو اصل اساسی عدالت تدوین می شود. در مرحله سوم قوانین و سیاست های اقتصادی بر محور قانون اساسی تدوین می شوند. حال مسئله اینست که کدام قانونگذاری در رابطه با سیاست های اقتصادی و اجتماعی عادلانه و یا ناعادلانه است؟ یکی از معیارهای ما اصل اول عدالت، یعنی موارد نقض آزادی های برابر را که اغلب در ساختارها و نهادهای عمومی (ظهور یافته) نمایان است. ولی ناعادلانه و یا عادلانه بودن سیاست های اقتصادی و اجتماعی که اصل تفاوت اجتماعی آنها را پوشش می دهند، ناپدید و گم است. اولین اصل عدالت " آزادی برابر" که معیار صیانت قانون اساسی است، از آزادی های بنیادین شخص و آزادی درون (وجدان و شعور) و آزادی اندیشه (و بیان) و نیز از آزادی های سیاسی دفاع می کند. قانون اساسی یک وضع جمعی اطمینان بخش و امن در قلمرو شهروندی برابر را بنیاد می نهد و عدالت سیاسی را بنیان می نهد. دومین اصل عدالت " برابری منصفانه" در مرحله قانونگذاری وارد میدان می شود. این اصل ما را ملزم می سازد که بیشینه سازی انتظارات درازمدت نابرخوردارترین ها در شرایط منصفانه فرصت ها باید هدف سیاستگذاری اقتصادی و اجتماعی باشد. مشروط بر آنکه آزادی های برابر هم چنان برقرار باشند. در آخرین توالی مرحله ای است که قوه مجریه و قضائیه وارد کار می شوند و آنها به اجرای قواعد و قوانین می پردازند. باید توجه کرد که توالی چارمرحله ای ابزاری برای کاربرد اصول عدالت را فراهم می کند. (همان، ۳۰۰ و ۳۰۴ تا ۳۰۷).

• **قوانین اصولی مبتنی بر اخلاقیات اقتدار بر پایه عدالت چیست؟** اخلاقیات مبتنی بر اقتدار بر پایه اصول حق و عدالت است. ولی محور حق و عدالت، معیار فرودست و اقتدارگرا ست. در اخلاقیات اقتدارگرا اصل آزادی برابر، برای ساختار بنیادین جامعه کار برد دارد. اصول حق باید : ۱- باید کلی باشد. ۲- باید عام باشد. ۳- باید همگانی است. ۴- اصول حق و عدالت با توسل به جنگ و زور و نیرنگ قابل اجرا نیست. ۵- اصول حق و عدالت مرجع و فصل الخطاب در همه امور است. (همان، ۶۹۶- ۶۹۵)

نتیجه گیری:



جان راولز از نظریه پردازان مهم لیبرالیسم قرن بیستم است. از نگاه وی جامعه نابسامان سرمایه داری غرب تحت حاکمیت مکتب سودگرایی بنام و با تکیه بر آزادی و رعایت اصل عدالت مبتنی بر لیاقت های متفاوت طبقه سرمایه داری در توزیع خیرات مشترک جامعه، معادل همان جامعه طبیعی مکتب قرارداد اجتماعی است که مشحون از تنازع و افساد است که نتوانسته عدالت توزیعی را در جامعه سرمایه داری غرب اجرا کند. لذا همانگونه که عقلای جامعه طبیعی با تدوین نظریه و اصولی توانستند جهت حفظ امنیت جانی و مالی خود جامعه مدنی و سیاسی را تاسیس کنند، عقلای جامعه نابسامان سرمایه داری هم باید جهت از بحران خارج کردن فلسفه سیاسی لیبرالیسم و جامعه سرمایه داری، جامعه بسامان مبتنی بر نظریه عدالت بمتابله انصاف را تدوین نمایند. نظریه عدالت جان راولز در قالب یک نظام سیاسی و قانون اساسی بر پایه اصل آزادی برابر برای همه آحاد جامعه و یک پارلمان جهت تدوین قوانین بر محور اصل برابری فرصت ها برای همه و در نهایت یک سیستم اجرایی برای تحقق عدالت در جامعه غرب است.

نقد و بررسی موجود نظریه عدالت جان راولز بیشتر صبغه جدلی و سلبی دارند. در حالی که بنظر می رسد نقد و بررسی اثباتی ضرورتا از فلسفه اخلاقی وی، آغاز می شود تا جایگاه و وزن اعتبار علمی و آکادمی تئوری عدالت او را آنچنان که هست، مشخص شود. او تئوری عدالت خود را با نگاه فلسفه اخلاق تدوین کرده است. لذا بررسی خاستگاه اخلاق، اینکه از کجا نشأت می گیرد؟ خدا یا انسان و یا ... ضرورت دارد، که این خود مقاله دیگری را می طلبد.

منابع (کتاب نامه) :

- آیزابریلین، چهار مقاله در باره آزادی، ترجمه محمد علی موحد، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸
- استوارت میل، ۱۳۶۹: تأملاتی در حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، نشر نی، تهران
- آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، ص ۴۳ و ۵۴۲.
- ایمانوئل کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۶۰.
- بریان مگی، ۱۳۷۲: فلاسفه بزرگ آشنایی با فلسفه غرب، مترجم عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران
- پالمیر، رابرت، ۱۳۴۹: تاریخ جهان نو، جلد دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران
- جان راولز، تئوری عدالت بمتابله انصاف، ۱۳۸۷: مترجم: سید کمال سروریان - مرتضی بحرانی؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، خاتمی، سید محمد، ۱۳۷۳: از دنیای "شهر تا شهر" دنیا" (سیری در اندیشه سیاسی غرب)، نشر نی، تهران
- راین هارد، کونل (Reinhard Kuehnel)، ۱۴۵۴: لیبرالیسم، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، انتشارات توس، تهران
- شیرازی، صدر المتألهین. ۱۹۸۱. الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، الطبعة الثالثة ج ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- صناعتی، محمد، ۱۳۳۸: آزادی فرد و قدرت دولت، انتشارات سخن، تهران
- طاهری، ابوالقاسم؛ اصول علم سیاست، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۶
- عالم، عبدالرحمن؛ بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چ هفتم، ۱۳۸۰،
- فروغی محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، نشر هرمس، چاپ دوم، ۱۳۸۸).
- کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۸، (از بنام تا راسل)، کاپلستون، ترجمه ی بهاءالدین خرمشاهی،



نخستین کنگره بین المللی
چالش های الکترونیکی ۱۶-۲۰ تهران
**1st Tehran eChallenges
International Congress 2016**
21-22 December 2016 / ۲۱ دی ماه ۱۳۹۵

- کاپلستون فردریک، ۱۳۷۰: فیلسوفان انگلیسی (از هابر تا هیوم) ترجمه امیر همایون اعلم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران
- لین و لنکستر، ۱۳۷۰: ترجمه علی رامین، انتشارات امیر کبیر، تهران
- Rawls, John, ۱۹۷۱: A Theory of Justice, و ت. جونز، ۱۳۷۰: ترجمه علی رامین، انتشارات امیر کبیر، تهران (Oxford University Press,